

بررسی احکام فقهی و حقوقی اسقاط جنین

در این مقاله عنوان (جنایت) از نظر لغوی قوانین عرفی و شریعت اسلامی مورد بررسی قرار گرفته است. گفتار نخست بحث به حکم تکلیفی سقط جنین؛ یعنی حرمت اختصاص دارد و با استفاده از منابع فقهی و کلمات فقها حکم حرمت اثبات شده است.

در گفتار دوم مساله اثبات دیه یا قصاص بر جانی مورد بحث قرار گرفته است و در گفتار سوم به طور مفصل به وراثت حق قصاص یا دیه پرداخته شده است. در ادامه نیز به مناسبت به حکم كفاره با توجه به نظرات فقهی اشاره شده است.

مقدمه

جنایت در لغت به معنی چیده میوه است. در اقرب الموارد آمده است: جنی الثمره: تناولها من شجرها یعنی میوه را از درخت چید در قرآن مجدی آمده است:

و جنی الجنین ان چیده شده هر دو بهشت در دسترس است که کنایه از رسیدن میوه است.

جنایت در اصلاح قوانین عرفی: در ماده ۱۰ قانون مجازات مصر آمده است: جنایت آن جرم را می

گویند که مجازات آن، اعدام، اعمال شاقه ابد یا موقت و یا زندان باشد. اگر مجازات غیر از اینها باشد آن جرم را جنحه یا خلاف گویند.

در کتاب حقوق جزای عمومی آمده است مهم ترین طبقه بندی در حقوق فرانسه و ایران تقسیم جرائم

به جنایت جنحه و خلاف است. ماده ۲ قانون مجازات سال ۵۲ چنین مقرر می دارد: (جرم از حیث و

ضعف مجازات بر سه نوع است: ۱- جنایت ۲- جنحه ۳- خلاف) مطابق ماده ۸ مجازاتهای اصلی

جنایت بقرار زیر است: ۱- اعدام ۲- حبس دائم ۳- حبس جنایی درجه یک از سه سال تا ۱۵ سال ۴

- حبس جنایی درجه دو از دو سال تا ۱۰ سال.

مطابق ماده ۹ مجازاتهای اصلی جنحه به قرار زیر است:

۱- حبس جنحه از ۶۱ روز تا سه سال.

۲- جزای نقدی از ۵۰۰۱ ریال به بالا.

و مطابق ماده ۱۲ مجازات خلاف، جزای نقدی از ۲۰۰ ریال ۵۰۰۰ ریال است. جنایت در اصطلاح

شرعی: در کتاب التشریح الجنائی آمده است: اما فی الشریعه فکل جریمه هی جنایه سوا عوقب علیها

بالحس و الغزاه ام باشد منها و علی ذلك فالمخالفة القانونیه تعتبر جنایه فی الشریعه و الجنحه تعتبر جنایه

فی الشریعه ایضا.

یعنی هر جرمی در شریعت جنایت شناخته شده است، خواه مجازاتش حبس و جریمه نقدی باشد و خواه

شدیدتر از اینها؛ بنابراین خلاف در قانون در شریعت جنایت محسوب می شود و جنحه در قانون نیز، در شریعت جنایت به حساب می آید.

صاحب کتاب الفقه الاسلامی و ادلته می گوید: برای جنایت در شریعت دوو معنی است: معنی عام: هر فعلی که شرعاً حرام باشد خواه تعدی بر نفس باشد خواه بر مال و غیر آن چنانکه ماوردی آن را چنین تعریف کرده است: الجرائم محظورات شرعیه زجر الله تعالی عنها بحد و تعزیر.

معنی خاص: در اصطلاح فقها جنایت بر تعدی به نفس انسان یا تعدی بر اعضای انسان اطلاق میشود و آن قتل و جرح ضرب است بعضی از فقها آن را با عنوان (جنایات) و بعضی دیگر با عنوان کتاب (الجراح) و برخی دیگر با عنوان باب (الدما) بررسی کرده اند.

انواع جنایات

جنایت بر دو نوع است:

۱_ جنایت بر بهائم و جمادات. مباحث این نوع در باب غضب و اتلاف مورد مطالعه قرار می گیرد.

۲_ جنایت بر انسان مباحث این نوع در ضمن سه گفتار مطالعه میشود: جنایت بر نفس، جنایت بر مادون نفس مانند ضرب و جرح و جنایت بر جنین.

جنایت در فقه امامیه

در کتاب مجمع البحرین آمده است: و هی فی الشرع عباره عن ایصال الالم الی بدن الانسان کله او بعضه فالاول جنایه النفس و الثانی جنایه الطرف.

از این عبارت مستفاد میشود که در شرع، موجب قصاص از قبیل قتل و جرح جنایت نامیده میشود. علاوه قده در ارشاد میگوید: الجنایه اما علی نفس او طرف.

از کتاب ارشاد استفاده میشود که جنایت همان موجب قصاص است زیرا موجبات دیه را در کتاب دیگر با عنوان (کتاب الدیات) آورده است؛ بنابراین اسقاط جنین را نمی تواند از مصادیق جنایت شمرد. ولی در بعضی از کتب الفقهیه از اسقاط جنین به جنایت تعبیر شده است، چنانکه کتاب الفقه الاسلامی بر آن صراحت دارد و در کتاب تحریر الوسیله آمده است (دیه الجنین ان کان عمداً او شبهه فی مال الجانی) و در مبانی تکمله المنهاج نیز از اسقاط به جنایت تعبیر شده است آنجا که می گوید (الواسقط الجنین قبل و لوج الروح فلا کفاره علی الجانی).

در کتب فقهی امامیه جنایت بر حیوانات نیز از مصادیق جنایت خاص به حساب آمده و آن را با عنوان (الجنایه علی الحيوان) ذکر کرده اند. حتی خود الفقه الاسلامی تحت عنوان (جنایه الحيوان) مباحثی ذکر کرده است و این دلیل است بر اینکه جنایت بر بهائم تنها در باب غضب و اتلاف مورد بحث واقع

نمیشود.

گفتار نخست _ احکام تکلیفی سقط جنین

در این گفتار حکم تکلیفی در دو مرحله مطالعه میشود:

۱_ اسقاط جنین قبل از پیدایش روح ۲_ اسقاط جنین بعد از پیدایش روح . اسقاط جنین گاهی برای

نجات مادر است که اگر جنین سقط نشود جان مادر به خطر می افتد و گاهی چنین نیست ؛ بنابراین

جنایت بر جنین اقسامی دارد :

۱_ اسقاط جنین قبل از پیدایش روح برای نجات مادر.

۲_ اسقاط جنین قبل از پیدایش روح بدون هیچ ضرری به مادر.

۳_ اسقاط جنین قبل از پیدایش روح برای نجات مادر.

۴_ اسقاط جنین قبل از پیدایش روح بدون اینکه بقایش ضرری به مادر برساند.

قسم اول _ اگر کارشناسان تشخیص بدهند که وجود حمل باعث مرگ مادر یا حتی موجب ضرر بر او

می شود در این فرض سقط جنین جایز است. در جلد دوم المسائل الشرعیه محقق خوئی قده آمده است:

ماهی موارد جواز السقاط الجنین؟

الجواب : اذا كان قبل ولوج الروح و كان حمل الجنين ضرراً عليها بحيث لا يكون قابلاً للحمل جاز

اسقاطه.

قسم دوم _ اسقاط جنین قبل از پیدایش روح بدون هیچ ضرری به مادر.

در این فرض بین فقهای مذهب اربعه اختلاف نظر وجود دارد:

مذهب حنفیه: اسقاط جنین قبل از چهار ماه بدون اذن شوهر بلامانع است.

مذهب مالکیه : جایز نیست نطفه ای را که در رحم مادر قرار گرفته است اسقاط کرد ، هر چند قبل از

چهل روز باشد و بعضی از فقهای مالکیه گفته اند : اسقاط جنین قبل از چهل روز کراهت دارد.

مذهب شافعیه : در این مذهب نیز اختلاف نظر وجود دارد .

مذهب حنابله بر کسی که اسقاط جنین کند علاوه بر دیه کفاره نیز واجب است نویسندگان موسوعه عبد

الناصر می گویند: وجوب کفاره می رساند که اسقاط جنین مطلقاً (در هر مرحله ای) حرام است و گرنه

کفاره مورد نداشت.

فقه امامیه

در کتب فقهیه در باب جنایت بر حمل مطلبی که دلالت بر حرمت اسقاط جنین کند نیامده است و یا من

نیافته ام در موسوعه جمال عبد النصر عبارتی از شرح لمعه نقل شده است که از آن عبارت استظهار

میشود که امامیه قائل به تحریم هستند. عبارت موسوعه چنین استک
مذهب الامامیه

(نص صاحب الروضه البهیه علی انه تجب الکفاره بقتل الجنین حین تلجه الروح کالمولود و قیل مطلقاً
سوال تلج فيه الروح مع المباشر لقتله الامع التسبب).

عبارت موسوعه از چند قابل مناقشه است: اولاً اگر به جای (سوا) عبارت (وان) ذکر می شد بهتر بود و
ثانیاً کلمه (الا) در اینجا درست نیست بلکه (لا) صحیح است و ثالثاً استظهار حرمت از وجوب کفاره
خالی از اشکال نیست و تنها علامه در تحریر به آن قائل است. مضافاً اینکه کفاره بر حرمت دلالت ندارد
چنانکه خواهد آمد.

ادله ای که برای اثبات حرمت اجهاز قبل از پیدایش روح می توان به آنها استناد کرد به قرار زیر است:

۱_ عنوان جنایت ۲_ وجوب دیه ۳_ کفاره

۴_ روایت اسحاق عمار ۵_ صحیحه رفاعه بن موسی

۱_ عنوان جنایت

دلالت جنایت بر حرمت به اثبات دو امر توقف دارد:

اولاً: باید ثابت شود که اسقاط جنین قبل از پیدایش روح جنایت است؛ ثانیاً ثابت شود که جنایت با
محظور مترادف است و جنایت به معنی جرم است بعد از ثبوت این دو مقدمه، حرمت اسقاط قطعی
خواهد بود، اما اثبات این دو امر مشکل است.

۲_ وجوب دیه

آنچه مسلم است و فقهای فریقین با اتفاق آرا به آن رای داده اند این است:

هر کس اسقاط جنین کند، جنین در هر مرحله ای که باشد باید دیه آن را پردازد آیا می توان دیه را
مجازات به حساب آورد و به وسیله آن اثبات کرد که اسقاط جنین جرم و حرام است؟ از این راه نیز نمی
توان حرمت آن را ثابت کرد، زیرا دیه را نمی توان جز کیفرها و مجازاتها به شمار آورد. گاهی ممکن
است دیه واجب شود، اگر چه کار جرم و حرام نباشد؛ مانند کسی که قتل خطای محض مرتکب شده
باشد. گاهی شخص مرتکب جنایت میشود ولی دیه بر او واجب نمی شود، مانند کسی که کافر معاهد را
می کشد کار او حرام است ولی دیه بر او واجب نیست.

۳_ کفاره

اگر ثابت شود که اسقاط جنین قبل از پیدایش روح موجب کفاره است و نیز کفاره در صورتی واجب
می شود که جرمی در کار باشد، بعد از اثبات این دو امر حرمت اسقاط حتمی خواهد بود.

ولکن این دلیل نیز قابل مناقشه است هیچکدام از دو امر فوق ثابت نیست زیرا اولاً اثبات کفاره بر اسقاط جنین قبل از پیدایش روح مشکل بلکه ممنوع است چه دلیلی بر آن وجود ندارد. آنچه کفاره را بر قاتل تشریح کرده آیه (و من قتل مومنا خطأ فتحریر رقبه مومنه و دیه مسلمة الی اهله) است در این آیه موضوع وجوب کفاره قتل مومن است. اسقاط جنین قبل از پیدایش روح نه قتل است و نه قتل مومن و ثانیاً وجوب کفاره دلالت بر ثبوت جرم نمی کند؛ زیرا کفاره در قتل شبه عمد و خطا محض نیز ثابت است و در بعضی از موارد بر اسقاط جنین، قتل صدق می کند و از مصادیق جرم نیز محسوب می شود، مانند سقوط جنین بعد از پیدایش روح با این وصف بعضی از بزرگان کفاره را واجب نمی دانند.

۴_ روایت اسحق بن عمار در این روایت آمده است: (قلت لابی الحسن علیه السلام المراه تخاف الح فتشرب الدوا فتلقى ما فی بطنها فقال (لا) فقلت فانما هو نطفه قال (ع) ان اول یخلق نطفه).

ترجمه: اسحاق بن عمار می گوید: به امام موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم زنی از حامله شدن می ترسد دارو می خورد و سقط جنین می کند. فرمود: (نه) (نکنند این کار را) گفتم آنچه سقط کرده نقطه است فرمود: اولین مخلوق نقطه است (باتدای هر انسانی نطفه است).

۵_ صحیحہ رفاعه بن موسی نخاس

رفاعه می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم کنیزی دارم که گاهی حیض نمی بیند و این قطع خون یا به سبب فاسد شدن خون یا وجود نوعی باد در رحم است او دارویی می خورد و همان روز حیض میشود آیا تهیه این دارو بر من جایز است؟ در حالی که نمی دانم این قطع خون از بار داری اوست یا چیز دیگر؟

امام علیه السلام فرمود: این کار را نکن.

گفتم: مدت یک ماه است که حیض نشده است. اگر از بارداری باشد بار او نطفه ای خواهد بود همانند نطفه ای که مرد در حین جماع آن را بیرون میریزد امام (ع) فرمود: هرگاه نطفه را در رحم بریزد مراحل را طی می کند و به علقه و مضغه تبدیل می شود و آن گاه به هر چیزی که خدا بخواهد می رسد اما اگر به غیر رحم بریزد از آن چیزی به وجود نمی آید پس اگر کنیز یک ماه حیض نبیند بر او دارویی که موجب سقط جنین شود نخوران.

همچنین در صحیحہ ابو عبیده آمده است از ابو جعفر علیه السلام سؤال شد زنی که بار دار بوده بدون اطلاع شوهر دارویی خورده و بچه خود را سقط کرده است امام (ع) فرمود: اگر حمل او بر مرحله استخوان بندی رسید گوشت بر آن روییده باشد بر زن واجب است دیه آن را به پدر آن بپردازد و اگر حمل علقه یا مضغه باشد دینار یا غره به پدرش بپردازد عرض کردم آیا زن دیه ای که به پدر می دهد

خود ارث می برد؟ امام (ع) فرمود (لا، لانها قتله فلا ترثه).

از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم: در حرمت سقط جنین تردید وجود ندارد حتی در هنگامی که نطفه باشد بلکه اگر زن احتمال بارداری به خود بدهد نمی تواند دارویی بخورد که موجب سقط جنین شود. در کتاب منهاج الصالحین آمده است: (لایجوز اسقاط الحمل و ان كان نطفه و فيه الدیه کما یاتی فی الموارث) و در مساله ۴۲ از استفتائات می گوید: (هل یجوز الاجهاض بعد انعقاد النطفه) صدوق علیه الرحمه نیز به حرمت سقط جنین فتوی داده است.

قسم سوم _ اسقاط جنین بعد از پیدایش روح برای نجات مدر در این قسم دو فرض تصور میشود:

۱ _ اگر جنین سقط نشود حمل و حامل هر دو تلف می شوند در این فرض بدون تردید اسقاط جنین جایز بلکه واجب است.

۲ _ امر دایر می شود بین نجات یکی از آنها یا باید حمل سقط شود و مادر نجات یابد و یا حمل زنده بماند و مادر بمیرد به عبارت دیگر می توان یکی از اینها را نجات داد. اگر حمل سقط نشود زنده می ماند ولی مادر می میرد و اگر سقط شود مادر از مرگ نجات پیدا می کند.

در این فرض مادر می تواند حمل خود را سقط کند و خود را از مرگ نجات دهد اما باید دیه حمل را که دیه کامل است به سایر ورثه های حمل دهد این فرض از مصادیق باب تراحم است. مادر در اینجا در برابر دو حرام قرار گرفته است که نمی تواند از هر دو اجتناب کند. یکی از آنها قهرآ شدنی است یا باید مرتکب قتل نفس شود و بچه خود را ساقط کند و یا ترک واجب نماید و خود را در معرض هلاکت قرار دهد چون هر دو نفس (حمل و حامل) را نمی تواند حفظ کند یکی از آن دو برایش واجب می شود و می تواند یکی را برای دیگری فدا کند و برای دیگران نیز که مسئول معالجه حامل هستند اگر تشخیص بدهند در این زمینه فتوایی از محقق خوئی قده به دست ما رسیده است:

السؤال ۳۸: المراه الحامل اذا دار امرها بین ان یقتل حملها و تبقی هی سالمه و بین ان تموت و یبقی

حملها حیا فمأهو حکمها فهل یجوز لها قتل الحمل؟ و ما هو حکم غیرها من الذین یقومون بعلاجها و هل یكون الاطبا فی الدوران المذكور معتبرا و هل توجد دیه؟

الجواب: نهم یجوز ذالک و یعتبر کلام الاطبا مالم یوثق بخطاهم و تجب الدیه علی مباشر الامر.

ترجمه آیا بر مادری که یا باید حمل را ساقط کند و خود سالم بماند و یا حمل را باقی بگذارد و خود بمیرد جایز است سقط جنین کند و حمل خود را بکشد؟ دیگران که مسئول معالجه او هستند می توانند مرتکب چنین عملی شوند؟ آیا کلام پزشکان در این امر اعتبار دارد؟ و در این اسقاط دیه نیز واجب میشود؟

جواب: بلی جایز است و رای پزشکان در این خصوص معتبر است، مادامی که به خطای آنان اطمینان حاصل نشده است و بر مباشر دیه حمل واجب میشود.

قسم چهارم _ اسقاط جنین بعد از پیدایش روح بدون اینکه بقایش ضرر به حامل داشته باشد در این فرض اسقاط جنین بدون اشکال حرام و در بعضی از فروض قصاص هم بر آن مترتب میشود برای اثبات این حکم به ادله ای که بر حرمت قتل دلالت دارند استناد می شود زیرا اسقاط جنین بعد از پیدا شدن روح قتل محسوب میشود. کفاره اسقاط در کفاره اسقاط دو فرض قابل تصور است:

۱ _ اسقاط جنین قبل از پیدایش روح در این فرض همه فقهای امامیه، و غیر از علامه ر تحریر به عدم وجوب کفاره قائلند زیرا دلیلی بر وجوب کفاره نیست.

۲ _ اسقاط جنین بعد از پیدایش روح در این فرض مشهور به وجوب کفاره رای داده اند و برای اثبات این نظریه به ادله وجوب کفاره بر قتل کرده اند. محقق اردبیلی قده در وجوب کفاره برای اسقاط حمل مناقشه می کند و محقق خوئی قده به عدم وجوب رای داده است.

گفتار دوم _ اثبات دیه یا قصاص بر مباشر جنایت

اگر در اثر جنایت سقط جنین شود چند فرع قابل تصور است:

۱ _ سقط جنین قبل از پیدایش روح ۲ _ سقط جنین بعد از پیدایش روح در صورتی مرده ساقط شود.

۳ _ سقط جنین بعد از پیدایش روح که زنده ساقط شود و سپس در جنابت بمیرد و هر یک از فروع بالا ممکن است عمدی شبه عمدی و یا خطایی باشد از این رو تعداد فروع فوق و به نه فرع را در باب مستقل مطالعه می کنیم.

فرع ۱ _ سقط جنین قبل از پیدایش روح

فقهای اسلام به اتفاق آرا قائل به وجوب دیه هستند در کتابهای انتصار و غنیه و مبسوط و سرائر بر آن ادعای اجماع کرده اند. در مقدار دیه جنین با اختلاف مراحل قبل اختلاف به وجود می آید. تا نطفه در رحم به حد جنین کامل برسد پنج مرحله ذکر شده است مرحله اول نطفه، دوم علقه، سوم مضغه، چهارم عظام و پنجم جنین است، در این مراحل پنجگانه کامل شده ولی روح در او پیدا نشده است دیه این حمل صد دینار است و فرقی میان مذکر و مؤنث نیست. حال باید دیه مراحل قبل مشخص شود.

چون نسبت نطفه به جنین ۱/۵ است، دیه اش نیز ۱/۵ میشود و همچنین مراحل بنا بر این دیه مرحله اول ۲۰ دینار مرحله دوم ۴۰ دینار سوم ۶۰ دینار چهارم ۸۰ دینار و پنجم که جنین کامل است ۱۰۰ دینار است در این فرع فرقی میان جنایت عمدی و شبه عمدی و خطایی نیست در هر سه مورد دیه ها یکسان است و

غیر از دیه هم چیزی بر جانی نیست. در هر سه مورد دیه ها یکسان است و غیر از دیه هم چیزی بر جانی واجب نمی شود اما در جنایت عمدی چون مرتکب گناه شده لازم است استغفار کند.

در اینجا یک سؤال مطرح است و آن اینکه در این فرع اگر جنایت خطایی باشد دیه جنین بر جانی واجب می شود یا بر عاقله. صاحب جواهر می گوید: (لولا التفاق لا مکن الاشکال فی ضمان العاقله فی صوره عدم تحقق القتل کما فی الجنایه علیه قبل ولوج الروح فیه).

ترجمه: صاحب جواهر می گوید: اگر مساله اتفافی نبود ضامن شدن عاقله در مواردی که قتل صدق نکند مشکل بود و اسقاط قبل از پیدایش روح و قتل محسوب نمی شود.

در مبانی تکمله المنهاج آمده است: اخبار عاقله از مساله مورد نظر انصراف دارند. اتفاق هم تمام نیست زیرا قطعاً کاشف از قول معصوم نیست و ادله ای که دیه را بر جانی واجب می دانند اطلاق دارند و فرقی بین جنایت عمدی و خطایی نمی گذارند در خاتمه می گوید (فالنتیجه الاظهر هو ان الضمان علی الجانی دون العاقله).

به نظر می رسد که حق با صاحب مبانی است زیرا ثبوت دیه بر عاقله بر خلاف اصل است و به مورد نص که همان قتل است اختصاص پیدا می کند و مساله مورد نظر را نمی گیرد.

فرع ۲ _ سقط جنین بعد از پیدایش روح در صورتی که مرده ساقط شود.

مراد از اینکه مرده ساقط شود این است که حمل در اثر جنایت در رحم مرده باشد ولی اگر معلوم شود که قبل از جنایت مرده بود دیه بر جانی واجب نمی شود و اگر در اثر جنایت زن حامل سقط جنین کند و جنین بمیرد جانی قاتل محسوب میشود.

آیا برای چنین شخصی تنها دیه واجب می شود و یا چون قتل است قصاص می شود؟ اگر جنایت عمدی باشد مشهور این است که قاتل قصاص می شود و این مطابق قاعده است: هر کسی عمداً کسی را بکشد قصاص میشود خواه مقتول کبیر باشد خواه صغیر. شهید ثانی در شرح لمعه به ابی الصلاح نسبت می دهد که بالغ در مقابل صغیر کشته نمی شود او فرقی بین صغیر و مجنون نمی گذارد. اگر چنین باشد در مساله مورد نظر جانی قصاص نمی شود و تنها دیه بر او واجب میشود محقق خوئی قده در مبانی نیز همین نظریه را تأیید می کند و برای اثبات آن به حدیث شریف ابی بصیر استناد می کند که امام علیه السلام در این صحیحه می فرماید: فلا قود لمن لایقاد منه. این صحیحه هر چند در خصوص قتل مجنون است ولی از این تعلیل عموم هم استفاده می شود. اگر قتل شبه عمد باشد دیه بر جانی ثابت میشود. اگر خطای محض باشد بر عهده عاقله است.

فرع ۳ _ حمل در اثر جنایت زنده ساقط شود و سپس بمیرد.

آنچه در فرع بالا گفته شده در این فرع نیز جریان دارد یعنی قاتل بنا بر مشهور قصاص می شود و بنا بر رای ابی الصلاح و محقق خوئی قده ملزم به پرداخت دیه می شود در وجوب كفاره بر جانی نیز اختلاف نظر وجود دارد: مشهور را عقیده بر این است که كفاره بر قاتل واجب است؛ اما صاحب مبانی در كفاره دو امر را لازم می داند: یکی قتل و دیگری اینکه مقتول مومن باشد. در اینجا قتل صدق می کند ولی معقول مومن نیست؛ بنابراین كفاره بر جانی واجب نمی شود.

مسائلی در اینجا مطرح است:

۱_ اگر مردی از روی خطا اسقاط جنین کند، و ولی دم ادعا کند که سقط بعد از پیدایش روح بوده است و جانی بر آن اقرار نماید. در اینجا دیه بر عهده چه کسی خواهد بود؟ جانی یا عاقله؟ اگر قتل خطایی با قرار قاتل ثابت شود، عاقله محکوم به پرداخت دیه آن قتل نخواهند بود زیرا اقرار در حقوق دیگران نافذ نیست (اقرار العقلای علی انفسهم جایز) لا علی غیرهم. بنابراین در اینجا باید دیه را خود قاتل بپردازد. اگر به نظریه مشهور قائل شویم که دیه جنین قبل از پیدایش روح چنانکه جنایت خطای محض باشد بر عهده عاقله است در این صورت یک عس از دیه کامل که صد دینار است بر عهده عاقله و بقیه بر عهده شخص جانی است.

به نظر می رسد که اقرار جانی و حتی در عشر دیه کامل هم در حق عاقله نافذ نباشد، زیرا همانطور که اقرار جانی بر دیه کامل در حق دیگران مسموع نیست بر عشر دیه نیز مسموع نخواهد بود.

۲_ در فرض بالا اگر جانی پیدایش روح را در جنین سقط شده انکار قول او مقدم می شود مگر اینکه ولی دم اقامه بینه کند بر اینکه جنایت بعد از پیدایش روح بوده است. در این فرض بعد از اقامه بینه بر عاقله واجب می شود که دیه کامل را به ولی حمل رد کنند.

۳_ اگر مردی زن حامل را بکشد و حمل نیز کشته شود بر جانی واجب است دیه کامل زن و دیه حمل را بپردازد: اگر حمل مذکر باشد و اگر مونث باشد دیه مونث و اگر حمل در رحم بمیرد و مذکر بودن و مونث بودن آن معلوم نباشد در مقدار دیه آن اختلاف نظر وجود دارد: بعضی ها معتقدند که در اینجا قرعه کشیده می شود و به وسیله آن مذکر بودن و یا مونث بودن مشخص می شود، زیرا القرعه لکل امر مشته.

محقق در شرایع و صاحب جواهر قده و حضرت امام قده در تحریر الوسیله و محقق خوئی در مبانی تکمله المنهاج عمل به قرعه را مشکل می دانند و معتقدند که جانی باید نصفی از دیه مذکور و نصفی از دیکه مونث را بدهد یعنی $\frac{3}{4}$ دیه کامل مرد که هفتصد و پنجاه دینار میشود.

برای اثبات نظریه به حدیث معتبر ظریف استناد شده است که علی امیر المومنین علیه السلام در آن

حدیث می فرماید: (ان قلت امراه و هی حبلی متم ساقط ولدها ولم یعلم اذکر و انثی و لم یعلم ابعدھا مات ام قلبھا فدیتھ تصفین نصف دیه الذکر و نصف دیه الانثی و دیه المراه کامله ذالک.

ترجمه: اگر زن حامل کشته شود و حمل در رحم بمیرد و ساقط نگردد و معلوم نشود که پسر است یا دختر و نیز بعد از مادر مرده است یا قبل از آن دیه جنین دو نصف است: نصفی از دیه مذکور و نصفی از دیه مونث و دیه کامل زن حامل. بنابراین دیه جنین مساوی است با مجموع دیه مذکر و مونث تقسیم بر دو.

گفتار سوم _ در بیان اینکه چه کسانی از دیه یا قصاص ارث می برند؟

اگر جنین در اثر جنایت سقط شود و جانی به پرداخت دیه ملزم گردد چه کسانی از دیه ارث می برند و اگر جانی یکی از وراثت جنین باشد او نیز از دیه ای که خود می پردازد ارث می برد؟ در اینجا چند فرض مورد توجه قرار می گیرد که حکم هر یک از جداگانه باید بررسی کرد:

فرض ۱ _ جنایت از جانب یکی جانی بیگانه بدون رضایت پدر و مادر جنین اتفاق بیفتد: مثلاً اگر

شخصی ضربه ای بر شکم زن بارداری وارد آورد و در نتیجه زن سقط جنین کند جانی باید دیه جنین را پردازد: چه کسانی از این دیه ارث می برند؟ در بعضی از فروع مساله مشکلی پیش نمی آید، مثلاً اگر در حین سقط جنین پدر و مادر یا یکی از آنها زنده باشد دیه به پدر یا مادر و یا هر دو می رسد، ولی در صورتی که پدر مرده باشد و مادر نیز در اثر جنایت ضربه بمیرد و معلوم نشود کدام یک زودتر مرده و یا معلوم شود که مادر زودتر مرده است دیه ای که جانی می پردازد به چه کسی می رسد؟ فرض این است که مادر در طبقه اول وارثی ندارد.

در کتاب شرایع آمده است (یرث الدیه کل مناسب و مناسب و عدامن یتقرب بالام فان فہم خلأقاً).

هر صاحب نسبت و سبب از دیه ارث می برد مگر اقربای مادر که در آن اختلاف نظر وجود دارد.

صاحب جواهر قده در شرح عبارت فوق می نویسد: فرقی بین دیه عمد و خطا نیست.

عبارت فوق شامل دو قسمت است:

۱ _ (یرث الدیه کل مناسب و مناسب) برای اثبات این نظریه به اجماع نصوص مستفیض بلکه متواتر استناد شده است.

۲ _ (عدامن یتقرب بالام) اقربای مادر از دیه مقتول ارث نمی برند در این رای اختلاف نظر وجود دارد: مشهور بر آنند که آنها از دیه ارث نمی برند. و در کتاب خلاف بر آن ادعای اجماع شده است. در کتاب تحریر الوسيله آمده است: (یرث الدیه من یرث المال حتی الزوج و الزوجه).

کسانی که از مال ارث می برند از دیه ارث می برند حتی زوج و زوجه سپس برادران و خواهران امی

استثنا می کند و می نویسد (نعم لا یرث منها الاخوه و الاخوات من قبل الام بل مطلق من يتقرب بها علی الاقوی) نظیر این عبارت در منهاج الصالحین نیز آمده است. بنابراین در فرض بالا دیه جنین و اجداد پدری میرسد و اخوه و اجداد امی از آن محروم می شوند و در صورت فقدان طبقه دوم به طبقه سوم نوبت می رسد و اعمام و عمارت از آن ارث می برند، زیرا دیه جنین یا دیه قتل فرقی ندارد چنانکه در کتاب منهاج الصالحین آمده است: (دیه الجنین یرثها من یرث الدیه).

برای اثبات این حکم به صحیح ابن سنان استناد شده است در آن حدیث آمده است: (قضی امیر المومنین علیه السلام ان الدیه یرثها الورثه الا الاخوه و الاخوات من الام فانهم لا یرثون من الدیه شیئاً). ترجمه: از دیه همه وراثت می برند غیر از برادران و خواهران امی که آنها از دیه محرومند. اخبار دیگری نیز در این زمینه به دست ما رسیده است که همه آنها تنها خواهران و برادران امی را استثنا کرده اند.

صاحب جواهر قده می نویسد: هر چند در اخبار تنها اخوه امی استثنا شده است، لکن اصحاب همه اقربای امی را از دیه محروم کرده اند شاید وجه آن قطع به مساوات یا اولویت باشد؛ (یمکن ان یکون ذالک للقطع بالمساوات او الاولویه).

زیرا اخوه که از سایر اقربای امی به متوفی نزدیکترند، اگر از دیه محروم شوند سایرین به طریق اولی محروم خواهند شد (ضروره اقریبیتهم من غیرهم).

سئوالی در اینجا مطرح است و آن این است که اگر کسی با مازاد از ثلث وصیت کند و سپس کشته شود قاتل دیه قتل را بپردازد در نتیجه وصیت کمتر از ثلث مال می شود و نیازی به اجازه وراثت نخواهد داشت ولی اگر ورثه های موصی به قرار زیر باشد ۱_ اخوه ابوینی

۲_ جد و جده ابوینی ۳_ اخوه امی ۴_ جد و جد امی، در این فرض اقربای ابوینی حق رد مازاد از ثلث را ندارد زیرا وصیت نسبت به سهم آنها به مازاد ثلث نیست ولی اقربای امی که از دیه ارث نمی برند حق دارند وصیت را نسبت به مازاد رد کنند مگر اینکه وصیت به سهم مشاع باشد مانند نف و ثلثان در این صورت نفوذ وصیت نسبت به مازاد به اجازه همه آنها توقف دارد.

فرض ۲_ جنایت از جانب یکی جانی با رضایت پدر و مادر حمل واقع شود مثلاً پزشک یا قابله با رضایت طرفین قرصی را به زن باردار بخوراند و یا آمپولی بر و تزریق نماید که در نتیجه سقط جنین کند در این صورت آیا پزشک یا قابله محکوم به پرداخت دیه هستند؟ اگر جواب مثبت است چه کسانی از این دیه ارث می برند؟

ابتدا باید روشن شود که دیه جنایت به چه کسانی پرداخت میشود؟ مجنی علیه یا وراث او؟ اگر ثابت شود که دیه حق مجنی علیه است اوست که تملک می کند و از او به وراث منتقل می شود در این صورت پزشک یا قابله مسئول پرداخت دیه هستند و رضایت پدر و مادر نقشی در رفع مسئولیت آنها ندارد و اگر ثابت شود که اولیای مجن علیه مالک دیه جنایت می شوند در این صورت اگر جنایت با رضایت پدر و مادر واقع شود می توان گفت که رضایت آنها رافع مسئولیت از پزشک یا قابله می گردد، هر چند مسئولیت اخروی از آنها مرتفع نمی شود بلکه آنان همچنان مجرم و گناهکارند چنانکه اتلاف مال اگر به اذن مالک باشد ضمانتی متوجه تلف کننده نخواهد بود.

دیه را ابتدا مجنی علیه مالک می شود آنچه از ادله و فتاوی مستفاد می شود این است که اعتبار ملکیت نخست بر مجنی علیه می شود و از آن به ورثه ها منتقل می شود در این زمینه اخباری به دست ما رسیده که نشان دهنده این است که دیه از ما ترک مقتول به حساب می آید و دیون و وصیت از آن نیز استخراج می شود.

نظریه فقها درباره وصیت

۱ _ شیخ طوسی در النهایه می نویسد: و اذا اوصی بوسیة ثم قتل غیره خطا کانت وصیته ماضیه فی ثلث ماله و ثلث دیتة.

ترجمه: اگر کسی موصی را بعد از وصیت خطا بکشد وصیت در ثلث مال و ثلث دیه او نافذ است.

۲ _ محمد بن ادریس سرائر می نویسد: و اذا اوصی بوسیة ثم قتل غیر خطا کانت و صیته ماضیه فی ثلث دیتة علی رواهاصحابنا).

۳ _ علامه در قواعد می نویسد: (ولو قتل خطا او استحق ارشاً خرجت الوصیه من ثلث ترکتة و ثلث یتة و اشه و کذا العمد اذا تراضوا بالدیة).

ترجمه: اگر خطا کشته شود و یا مستحق ارش گردد وصیت او از ثلث ترکه و ثلث دیه و ثلث ارش محسوب می شود و همچنین قتل عمد اگر به دیه مصالحه شود.

۴ _ در جامع المقاصد آمده است: (للاطباق علی ان ذلک محسوب من الترکه).

در ترجمه کلام علامه در قواعد می گوید: اتفاقی است که دیه از ترکه میت محسوب میشود.

۵ _ در شرائع الاحکام آمده است: (ولو اوصی ثم قتل قاتل او جرحة کانت وصیته ماضیه من ثلث ترکتة و دیتة و ارش جراحته).

ترجمه: اگر کسی وصیت کند سپس کشته و یا مجروح گردد وصیتش از ثلث ترکه و ثلث دیه و ثلث

ارش صحیح و نافذ میشود.

۶_ از شرح عبارت فوق در مسالک الافهام نیز این نظریه مستفاد میشود.

۷_ در اللعه الدمشقیه آمده است: (فلو قتل فاخذت دیته حسب من ترکته).

۸_ در کتاب شرح لمعه می نویسد: (فلو قتل فاخذت دیته حسب الدیه من ترکته و اعتبر ثلثها لثبوتها بالوفاه).

اگر موصلی کشته شود و قاتل دیه او را پردازد دیه از ترکه محسوب میشود و ثلث آن نیز در وصیت اعتبار میگردد زیرا دیه با وفات ثابت شده است.

۹_ صاحب جواهر برای اثبات برای این حکم به اجماع و روایات استناد می کند.

۱۰_ در تحریر الوسيله آمده است: (ولیحسب من التركة ما یملک بالموت کالدیه).

آنچه را شخص با مرگش مالک می شود، از ما ترک او محسوب میگردد مانند دیه نظریه فقها در ارث دیه

فقهای امامیه با اتفاق آرا نظر داده اند که دیه همانند سایر اموال متوفی به ورثه های او منتقل میشود و

صاحب جواهره برای اثبات این حکم به اجماع و نصوص مستفیض بلکه متواتر استناد کرده است و در فرض ۱_ به آن اشاره شد.

نظریه فقها درباره دیون مقتول

اگر مقتول بدهکار باشد و ورثه او از قتل دیه بگیرند باید آن را در بدهی های او و وصایاتش به مصرف برسانند.

در کتاب شرایع آمده است: (ولو قتل و علیه دین فان اخذ الورثه الدیه صرفت فی دیون المقتول و صایاه کماله).

صاحب جواهر قده در شرح عبارت فوق می نویسد: خلاف معتنابهی وجود ندارد؛ بلکه اجماع منقول و محصل بر آن است.

در مبانی تکمله المنهاج آمده است: (لان الدیه ملک المیت و لابد من ادا دینه منها و الارث انما هو بعد الدین).

عبارت مبانی صریح است در اینکه دیه ملک میت است (لان الدیه ملک المیت).

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست آمد که اگر اولیای مقتول بر قتل رضایت بدهند رافع مسئولیت مدنی

و کیفری از قاتل نخواهد بود بلکه چون ملکیت دیه بر مجنی علیه اعتبار شده است پزشک یا قابله و یا هر

کس دیگر مسئول است آن را پردازد: خواه عمل آنها به درخواست پدر و مادر باشد خواه بدون رضایت

آنها.

آیا اعتبار ملکیت بر معدوم صحیح است؟

حقوق دانان می گویند اهلیت تمتع عبارت است از قابلیت در انسان که به اعتبار م تواند دارای حق شود و مورد تکلیف قرار گیرد. اهلیت تمتع مدت عمر ادامه دارد و با فوت او خاتمه می یابد بنابراین شخصیت حقوقی لازمه وجود حیات انسانی است بدین جهت تمامی افراد حتی کودکان و مجانین آن را دارا می باشند.

در ماده ۹۵۶ ق. م آمده است: (اهلیت برای دارا بودن حقوق با زنده متولد شدن انسان شروع و با مرگ او تمام میشود).

در اینجا دو سؤال پیش می آید.

۱_ اگر اهلیت بازنده متولد شدن آغاز می شود پس جنین چگونه دارای شخصیت حقوقی می شود بعضی از حقوقدانان معتقدند که اگر حمل در اثر جنایت ساقط شود و مرده به دنیا بیاید دارای شخصیت حقوقی است چنانکه این حکم در ماده ۸۵۲ ق. م در مورد وصیت پذیرفته شده است و چون خصوصیتی در وصیت نیست می توان این قاعده را به سایر موارد هم گسترش داد.

۲_ اگر اهلیت تمتع با مرگ پایان می پذیرد، چگونه مقتول مالک دیه می شود و چگونه جنین ساقط شده اهلیت تمتع بر دیه پیدا می کند؟ در حالی که از سخنان گذشته روشن شد که دیه ملک مجنی علیه است.

پاسخ هر دو سوال براین اصل استوار است که اهلیت تمتع سر آغازش زنده متولد شدن و پایش مرگ است، بنابراین می توان گفت جنین اگر زنده متولد نشود اهلیت تمتع ندارد و همچنین اگر انسان بمیرد اهلیت او خاتمه می یابد شاید این حکم بدیهی باشد اما چرا جنین سقط شده و شخص مقتول مالک دیه می شود؟ در پاسخ باید گفت: جنین و مقتول اعلیت تملک را دارند هر چند اهلیت تمتع ندارند؛ ملکیت از امور اعتباری است و به اصطلاح لازم نیست ملک یا مالک وجود داشته باشند بلکه می توان ملکیت را بر امر معدوم هم اعتبار کرد مانند ملکیت بر منافع در باب اجاره و وصایا، به طوری که موجد می تواند منافع خانه خود را به مدت یکسال مثلا اجاره دهد و یا وصیت کند اگر چه منافع وجود فعلی ندارد و بتدریج حاصل می شود و گاهی می شود شیئی در خارج وجود داشته باشد ولیکن اعتبار ملکیت بر آن ممکن نباشد مانند خمر و خنزیر همچنین لازم نیست در اعتبار مالکیت مالک وجود داشته باشد، بلکه گاهی ممکن است بر شخص غیر موجود اعتبار مالکیت کرد ولی بر شخص موجود زنده نتوان چنین ملکیتی را اعتبار کرد، مانند مرتد فطری که از نظر اسلام مالک نیست و اهلیت تملک ندارد؛ البته لازم

است در اعتبار ملکیت اثری به آن مترتب شود تا اعتبار آن لغو نباشد در مساله مورد نظر انتقال ملک به وراثت از آثار ملکیت اعتباری است.

از آنچه تاکنون گفته شد این نتیجه به دست می آید که اعتبار ملکیت به جنین و مرده هیچگونه منافاتی با ماده ۸۵۲ ق. م ندارد و در شرع قانون مواردی وجود دارد که در آنها اعتبار ملکیت به مردگان نیز شده است پس انسان در صورت کشته شدن و همچنین جنین مالک می شود و آن دیه به وراثت نیز می رسد. مواردی دیگری وجود دارد که موید و شاهد مدعای ماست از جمله:

۱_ دیه جنایت بر میت، هر کسی بر میت جنایت وارد کند که اگر زنده بود کشته میشد صد دینار دیه بر او واجب می شود و این صد دینار ملک میت است و در وجوه خیریه مصرف می شود و به ورثه ها منتقل نمی شود حکم مذکور بدون اشکال و خلاف است و نص فتوی بر آن صراحت دارند.

۲_ موصی به بعد از فوت و قبل از قبول موصی له مالک چه کسی خواهد بود؟ اگر موصی له بعد از موت موصی وصیت را قبول کند، در اینجا دو نظر وجود دارد یکی اینکه قبول کاشف از ملکیت است یعنی قبول موصی له کشف می کند که موصی به با موت موصی، به ملکیت موصی له درآمده است. دوم اینکه قبول ناقل است یعنی قبول موصی له ملکیت را از زمان قبول به موصی له منتقل می کند. در اینجا این سوال پیش می آید که در فاصله موت موصی و قبول موصی له متعلق وصیت (موصی به) ملک چه کسی بوده است؟ غیر از موصی چه کسی می تواند باشد؟ با این حکم ثابت می شود که اعتبار ملکیت بر شخص خالی از اشکال است.

۳_ ثلث ماترک میت بعد از فوت موصی ملک چه کسی است؟ غیر از میت ملک چه کسی می تواند باشد؟ با این حکم نیز شخصیت حقوقی میت ثابت می شود و برای شخص مالکیت اعتبار می شود و اثر آن با اختلاف موارد مختلف می شود.

در این جا یک سوال پیش می آید و آن اینکه اگر جنایت به درخواست پدر و مادر باشد و پزشک یا قابله مکلف به پرداخت دیه باشند آیا پدر و مادر از آن ارث می برند یا دیه به ورثه های دیگر میرسد؟ به نظر می رسد که پدر و مادر از آن ارث می برند زیرا مقتضی ارث موجود و مانع از ارث مفقود است اما مقتضی وجود نسب است هر پدر و مادری از فرزند خود ارث می برد مگر اینکه مانعی وجود داشته باشد و چون هیچیک از موانع ارث در اینجا وجود ندارد؛ بنابراین، دلیلی بر محرومیت از ارث نیست. فرض ۳_ جنایت به دست پدر یا مادر باشد مثلاً ضربه ای که پدر به شکم زوجه بازدارش وارد آورد و در اثر سقط جنین کند و یا مادر مستقماً کاری انجام دهد یا قرضی بخورد که موجب سقط جنین شود در هر دو صورت جانی مسئول است و باید دیه جنین را بپردازد پدر بودن و یا مادر بودن مانع از پرداخت

دیه نمی شود.

فرض ۴_ اسقاط جنین با شراکت پدر و مادر اتفاق بیفتد این فرض سوم معلوم می شود که هر دو

شریک جرم هستند و لازم است دیه جنین را در هر مرحله ای که باشد پردازند.

در اینجا یک سوال مطرح است و آن اینکه اگر پدر یا مادر و یا هر دو دیه جنین را پردازد آیا خود نیز

می توانند از آن ارث ببرند؟ پاسخ این سؤال را در باب موانع ارث می توان به دست آورد. توضیح اینکه

یکی از موانع ارث قتل است یعنی اگر وارث مورث خود را به قتل برساند تحت شرایطی از ما ترک او

ارث نمی برد هر چند نزدیکترین خویشاوندان او باشد و ما ترک مقتول به غیر قاتل می رسد هر چند از

دورترین کسان او باشد.

طبق مفاد ماده ۸۸۰ ق. م (قتل از موانع ارث است بنابراین کسی که مورث خود را عمداً بکشد از ارث او

ممنوع می شود اعم از اینکه قتل بالمباشره باشد یا بالتسبیب و منفرداً باشد یا به شرکت دیگری) قتل

هنگامی مانع از ارث می شود که عمدی باشد خواه بالمباشره باشد و خواه بالتسبیب و بنابراین در اینجا

لازم است واژه های عمد و مباشرت و تسبیب بررسی شود؛ زیرا در بعضی از فروض مساله و دانستن اینها

ضرورت دارد.

اقسام فعل

از ماده فوق دو تقسیم کلی برای قتل استفاده می شود:

۱_ قتل به عمد و خطا و شبه خطا. ۲_ قتل به مباشرت و تسبیب.

قتل عمد: در قتل عمد قاتل قصد کشتن دارد و با وسیله ای اقدام می کند که غالباً کشنده است (والعمد

یحصل بقصد البالغ القتل بما یقتل غالباً).

بعضی از انواع قتل وجود دارد که تعریف فوق بر آن صادق نیست ولی ملحق به قتل عمد است مانند

کسی که قصد کشتن ندارد و ولی آلت ضرب کشنده است چنین قتلی حکم قتل عمد را دارد. یا کسی

که قصد کشتن دارد و با آلتی می زند که قتاله نیست.

قتل شبه عمد: در قتل شبه عمد قاتل قصد کشتن ندارد ولی قصد فعل را دارد مانند پدری که به قصد

تادیب فرزند خود را می زند و فعل او به قتل فرزند منجر می شود.

بعضی از انواع قتل خطای محض به شبه عمد ملحق می شود برای مثال زنی شیرده به خاطر کسی عزت و

شرف بدون هیچ ضرورت و حاجتی دایه فرزند یک شخصیت می شود تا از این طریق برای خود

شخصیتی کسب کند اگر این زن در اثر غلطیدن در خواب بچه را بکشد دیه بچه به عهده خود او خواهد

بود این قتل بر حسب موضوع خطای محض است ولی در حکم شبه عمد است.

خطای محض: در قتل محض قاتل نه قصد کشتن دارد و نه زدن مقتول را مانند کسی که تیری به سوی پرنده ای رها می کنند و تیر خطا می رود و به انسانی اصابت می و او را میکشد.
گاهی قتل عمد محض به خطای ملحق می شود مانند قتل صبی به حکم (عمد الصبی خطا تحمله العاقله) قتل اعمی به حکم (والا اعمی جنایته خطا یلزم عاقلته) هر چند از روی عمد هم باشد ملحق به خطای محض است و قصاص ندارد و دیه اش نیز بر عهده عاقله است.

قتلی که مانع از ارث است قتل عمد است در کتب فقهی با اتفاق آرا این رای پذیرفته است در ماده ۸۸۰ ق. م آمده است (قتل از موانع ارث است بنابراین کسی که مورث خود را عمداً بکشد از ارث او ممنوع می شود اعم از اینکه قتل با لمباشره باشد یا بالتسبیب منفرداً باشد یا به شرکت دیگری).
در اینجا یک سؤال پیش می آید و آن اینکه بعضی از قتلها حکم قتل عمد را دارد و بعضی از قتل های عمد به خطای محض ملحق هستند، آیا قتلی که در حکم قتل عمد است مانع از ارث می شود و همچنین قتل عمدی که در حکم خطای محض است حکم قتل عمد را دارد و مانع از ارث می شود یا نه؟ پس در اینجا دو مساله مطرح است: یکی اینکه قتل ملحق به عمد مانع از ارث است یا نه؟ دوم اینکه قتل عمد ملحق به خطا حکم عمد را دارد یا نه؟

در مساله اول ظاهراً خلافتی نیست که قتل عمد و ملحقات آن مانع از ارث می شوند و در مساله دوم اختلاف نظر وجود دارد برای مثال اگر طفل ممیز یا مجنون که دارای قصد و اراده هستند عمداً مرتکب قتل شوند آیا از ارث محروم می شوند؟ و یا چون (قصد هما خطا تحمله العاقله) حکم قتل خطای محض را دارند از ارث محروم نمی شوند؟ در مساله مورد نظر نیز می توان این مثال را روشن کرد، مثلاً کودک ممیزی که به حد بلوغ نرسیده مادر خود را که حامله بوه به قتل می رساند؛ در صورتی که حامل زنده سقط شود و بعد از مادر بمیرد از مادر ارث می برد. آیا قاتل از سهم الارث حمل ارث می برد یا ما ترک مادر و همچنین سهم الارث جنین به سایر ورثه ها می رسد؟

در کتاب جواهر الکلام آمده است: قتل صغیر ممیز مانع از ارث نمی شود و در کتاب شح لمعه نیز همین عبارت به چشم می خورد و در حقوق مدنی دکتر طاهری آمده است: (اگر صغیر یا مجنون قاتل مورثان باشند چون عمد آنان در حکم خطاست از ارث محروم نمی شوند) و بعضی از فقها در تعریف قتل عمد، بلوغ و عقل را نیز

آورده اند؛ بنابراین قتل کودک نابالغ و مجنون قتل عمد محسوب نمی شود و مانع ارث نمی گردد.

نقد و بررسی

به نر می رسد که در تعریف قتل عمد قید بلوغ و عقل ضرورت ندارد بلکه قتل در موارد زیر عمد می

شود.

۱_ کسی که قصد کشتن شخص را دارد و با آلتی که کشنده است او را هدف قرار میدهد.

۲_ کسی که قصد کشتن دارد و با آلتی شخص را می زند که غالباً گشنه نیست، ولی اتفاقاً شخص مورد هدف می میرد.

۳_ شخص قصد کشتن ندارد ولی با آلتی می زند که غالباً کشنده است. موارد بالا از مصادیق قتل عمد به حساب می آیند و فرقی نمی کند قاتل بالغ باشد یا غیر بالغ، عاقل باشد یا دیوانه نهایتاً قتل عمد غیر بالغ و مجنون به خطای محض ملحق می شود لکن وجه الحاق ثبوت دیه بر عاقله است و از ادله ای که عمد صبی و مجنون را به خطا ملحق می کند این حکم مستفاد می شود که وجه الحاق نفی قصاص از صبی و مجنون و اثبات دیه بر عاقله است و از آنها حکم مانعیت ارث استفاده نمی شود. از آنچه گفته شد این نتیجه به دست آمد که اگر صبی از روی عمد مورث خود را بکشد نمی تواند از او ارث ببرد.

بعضی از مصادیق قتل عمد به خطای محض ملحق شده است و آن قتل اعمی (نابینا) است چنانکه در صحیحیه محمد حلبی آمده است (و الاعمی جنایه خطا یلزم عاقلته). آیا می توان گفت: اگر نابینا مورث خود را بکشد قتل مانع ارث او نمی شود، چون قتلش به خطا ملحق شده است؟ قتل به مباشرت و تسبیب: در گذشته گفته شد که از ماده ۸۸۰ ق. م دو تقسیم مستفاد می شود تقسیم اول اقسام را بیان می کند که به طور تفصیل بحث و بررسی شد تقسیم دوم در بیان قتل بالمباشره و تسبیب است.

در حقوق مدنی دکتر امامی آمده است (قتل عمد بالتسبیب مانند آنکه کسی دیگری را اغفال یا تطمیع نماید که پدر او را بکشد و شخص مزبور مرتکب آن بشود پسر از پدر ارث نمی برد زیرا وارث سبب قتل شناخته می شود) در خصوص قتل بالمباشره می گوید: مانند آنکه کسی دست به اسلحه کمری برده و به طرف پدر خود به قصد کشتن او تیراندازی نماید و او در اثر اصابت تیر بمیرد. بعضی از حقوقدانان معاصر نیز در این خصوص می نویسند: (در مانع بودن قتل از ارث تفاوت بین اینکه خویشاوند مزبور با شلیک طیانچه شخصاً مورث خود را بکشد یا با سببیت او مثل اینکه شخص دیگری را تحریک بر قتل مورث خود کند و این شخص تحت تاثیر تحریک مزبور مرتکب قتل شود وجود ندارد.

به نظر می رسد که مثالهای فوق خالی از مناقشه نیست، نه مثال اول، قتل بالمباشر است و نه مثال دوم قتل بالتسبیب بلکه مثال اول قتل بالتسبیب و دومی اصلاً از مصادیق قتل نیست برای اثبات و توضیح مطلب

ضروری است که قتل بالتسبیب مراتبی دارد: در مرتبه اول شخص جانی در سببیت قتل منفرد است کسی با او همراهی ندارد مثلاً اگر شخصی تیری به سوی او زها کند و او را بکشد اما قده در تحریر الوسيله نیز قتل فوق را از مصادیق قتل بالتسبیب شمرده است.

در مرتبه دوم شخص مجنی علیه در قتل دارد مانند اینکه کسی طعام مسمومی را در برابر کسی می گذارد و او آن را می خورد و کشته میشود این مثال به سبب گمراه شدنش ضعیف و سبب اقوی از مباشر شناخته شده و قصاص میشود.

در مرتبه سوم علاوه بر سبب حیوان دیگری نیز نقش دارد. مثالهایی نیز در این خصوص آورده است و بالاخره سبب را مجرم شناخته و حیوان مباشر را به دلیل فقدان قصد و اراده همانند آلت قتاله قرار داده است.

در مرتبه چهارم، مباشر انسان دیگری است که دارای قصد و اراده است. مثالهای نیز برای این نوع تسبیب آورده است، از جمله؛ اگر کسی چاهی بکند و دیگری شخص ثالثی را به همان چاه بیندازد و او بمیرد و یا کسی را اکراه کند که دیگری را بکشد و شخص مکره (الفتح) شخص مورد نظر را بکشد، در هر دو صورت قتل مستند به مباشر است و او قصاص می شود و حافر و مکره (بالکسر) قاتل محسوب نمی شوند؛ بنابراین اگر کسی دیگری را اغفال یا تطمیع نماید که پدر او را بکشد و شخص مزبور مرتکب آن شود، قاتل محسوب نمی شود و از ارث نیز محروم نخواهد بود به همین دلیل در مثال فوق تنها مباشر قتل قصاص می شود نه اغفال یا تطمیع کننده.

از آنچه تاکنون گفته شد این نتیجه به دست آمد که قتل عمد خواه بالمباشره خواه بالتسبیب مانع از ارث است. در صورتی که قتل خطایی باشد و یا مقتول فرزند قاتل باشد آیا از دیه ای که خود آن را می دهد نیز ارث می برد یا دی به سایر ورثه ها می رسد؟ از انتصار و خلاف غنیه و سرائر بر محرومیت قاتل از دیه هر چند خطایی باشد نقل اجماع شده است.

آیا در مساله مورد نظر (جنین) می تون چنین فتوای داد؟ برای مثال اگر اسقاط جنین با شراکت پدر و مادر اتفاق بیفتد هر دو دیه جنین را بپردازند. آیا خود نیز می توانند از آن ارث ببرند؟ یا بگوئیم مورد ما با قتل فرق دارد، زیر در قتل نقل اجماع شده و در چنین اجماعی وجود ندارد و چون اجماع دلیل لبی است به مورد خود که قتل است اختصاص می یابد و بلکه می تواند گفت که حکم در اصل (یعنی قتل) نیز خالی از اشکال نیست یعنی قتلی که مانع ارث نیست چگونه از دیه مانع می شود؟ در منهاج الصالحین آمده است (والقتل خطا لایمنع من ارث غیر الدیه کما مر و فی منفعه عن ارث الدیه اشکال).

مگر اینکه گفته شود: ادله ای که دیه را بر جانی اثبات می کنند ظهور دارند در اینکه جانی از آن

محروم است برای مثال در صحیحہ محمد بن مسلم آمده است: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: مردی زنی را می زند و او نطفه ای را که در رحم دارد سقط می کند امام (ع) فرمود: (علیه عشرون دیناراً) این عبارت ظاهر است در اینکه جانی باید تمام آن بیست دینار را پردازد اگر بنا باشد جانی از دیه ارث ببرد (علیه عشرون دیناراً) صدق نمی کند بلکه باید گفت (علیه ثلث عشرین دیناراً) مخصوصاً در موردی که جنین غیر از جانی وارث دیگری نداشته باشد مثلاً مردی با یک ضربه به زن حامل خود را بکشد و حمل نیز ساقط شود بر او واجب است می شود که دیه زن و جنین را پردازد و چون او (جانی) حمل نیز ساقط شود بر او موجب می شود که دیه زن و جنین را پردازد و چون او (جانی) وارث منحصر به فرد جنین است تمام دیه جنین به او میرسد در این صورت جعل دیه بر او لغو و بی فایده خواهد بود. نتیجه: جان از دیه جنین که خود آن را پرداخت کرده است ارث نمیرد چنانکه در تحریر الوسیله آمده است: اگر زن حمل خود را سقط کند بر او واجب می شود دیه او را بدهد و خود در این دیه نصیبی ندارد.

از آنچه تاکنون گفته شد حکم قتل عمدی روشن گردید که قاتل از ترکه مقتول ارث می برد، ولی از دیه ای که خود آن را می پردازد نمی برد اما اگر قتل به صورت عمد تحقق یابد و قاتل ملزم به پرداخت دیه شود مانند پدر که فرزند خود بکشد بدون اشکال قاتل از دیه ارث نمی برد. در مسأله مورد نظر (جنین) نیز کسی که عمداً اسقاط جنین کند مادر باشد یا پدر و یا هر دو از ارث دیه محروم خواهد بود برای اثبات این حکم علاوه بر عمومات و اطلاقاتی که قاتل را از ارث محروم می کند روایات خاصی نیز در این مورد آمده است از جمله: در صحیح ابو عیینه از امام صادق علیه السلام آمده است: زنی داوری می خورد تا حمل خود را سقط کند امام (ع) فرمود: اگر بر آن حمل استخوانی باشد که بر آن گوشت روئیده و چشم و گوش بر آن آفریده شده باشد بر آن زن واجب است دیه او را به پدر او پردازد: تا آنجا که راوی سوال می کند آیا زن از دیه فرزند خود ارث می برد؟ امام (ع) فرمود: (لالانها قتلته) نه خیر؛ زیرا او فرزند خود را کشته است.

د اینجا چند فرض مورد توجه قرار می گیرد:

فرض ۱_ هرگاه در اثر ضربه ای که شوهر به پهلوی زن حامل خود وارد می آورد هر دو (زن و حمل) کشته شوند بر مرد جانی واجب است دیه زن و جنین را پردازد دیه زن به ورثه های جنین نیز به ورثه های جنین می رسد و شوهر از هیچیک از دیه ها سهمی نمی برد اگر زن بعد از جنین بمیرد دیه جنین به او می رسد زیرا جنین در طبقه اول غیر از مادر وارثی ندارد و پدر از دیه ای که خود داده است، ارث نمی برد و اگر زن قبل از جنین بمیرد در صورتی که جنین زنده سقط شود و پس بمیرد از ماترک مادر و

دیه ای که جانی داده است ارث می برد در اینجا این سؤال مطرح است که ماترک جنین اعم از اموال مادر و دیه ای که جانی پرداخت نمود به چه کسی منتقل می شود؟ آیا پدر از ماترک او ارث می برد؟ اگر قتل جنین عمدی باشد پدر از ارث محروم می شود و از اموال جنین ارث نمی برد خواه اموالی که از مادر به او رسیده و خواه دیه ای که پدر به او داده است بلکه جمیع ترکه او به ورثه های دیگر که طبقه دوم و یا سوم قرار دارند می رسد.

اگر قتل غیر عمدی باشد پدر از اموالی که از طرف مادر به جنین رسیده است ارث می برد ولی از دیه ای (دیه جنین) که خود در اثر جنایت داده است ارث نمی برد و دیه جنین به ورثه های دیگر می رسد اگر معلوم نباشد که کدام یک از آنها جلوه تر مرده است ماترک هر یک به ورثه های خود می رسد. فرض ۲_ در کفاره قتل است اگر سقط جنین قبل از پیدایش روح باشد بر جانی کفاره قتل واجب نمی شود زیرا کفاره مبتنی بر قتل است و سقط جنین قبل از پیدایش روح قتل نیست. در مبانی تکمله آمده است (بلا خلاف بین الاصحاب بل ادعی الاجماع علیه) در کتاب شرایع آمده است (فلا کفاره علی الجنانی) در صورتی که سقط جنین قبل از پیدایش روح باشد بر جانی کفاره واجب نمی شود صاحب جواهر در شرح عبارت فوق به دو دلیل استناد می کند و میگوید: (بل الاجماع بقسمیه علیه لعدم صدق القتل).

در بعضی روایات بر اسقاط جنین قتل اطلاق شده است در صحیح ابی عیبه راوی از امام صادق علیه السلام می پرسد: اگر زن داروئی بخورد تا حمل خود را سقط کند از دیه ی که خود می پردازد ارث می برد؟ امام (ع) می فرماید: (لالانها قتلته) بنابراین، عبارت (لعدم صدق القتل) خالی مناقشه نیست. به نظر می رسد که موجب کفاره چه در قتل عمد و چه غیر عمد تنها قتل نیست بلکه قتل مومن موجب کفاره است چنانکه در آیه شریفه (و من قتل مومنأ خطأ فتحریر رقبه مومنه) آمده است.

و در صحیح عبدالله بن سنان موضوع کفاره قتل عمد را قتل مومن می داند: (سئل عن المومنین یقتل المومن متعمداً) مومنی که مومنی را عمدأ می کشد واجب است یک برده آزاد کند و شصت روز روزه بگیرد و شصت مسکین را طعام دهد و روایات دیگری نیز به این مضمون و با این عنوان به دست ما رسیده است بنابراین کسی که اسقاط جنین کند بر او کفاره واجب نمی شود، زیرا هر چند در روایت بر اسقاط قتل اطلاق شده است. ولیکن قتل مومن بر آن صدق نمی کند.

اگر سقط بعد از پیدایش روح باشد در وجوب کفاره اختلاف نظر وجود دارد:

نظری فقهای امامیه

۱_ مجقق در شرایع می گوید: (و تجب الکفاره هناعم مباشره الجنایه).

۲_ در کتاب جواهر الکلام در شرح عبارت فوق آمده است: (بلا خلاف و لاشکال لتحقیق موجبها) یعنی در حکم مذکور خلاف و اشکالی وجود ندارد زیرا موجب کفاره که قتل است در اینجا صدق می کند.

۳_ در مختصر النافع آمده است: (و کذا تجب بقتل الجنین ان ولجته الروح و لا تجب قبل ذالک).

۴_ شهید در لمعه می گوید: (و تجب الکفاره مع المباشره) از عبارت شهید اطلاق استفاده می شود خواه قبل از پیدایش روح باشد خواه بعد از آن.

۵_ شهید در روضه در شرح عبارت فوق می نویسد: (و تجب الکفاره بقتل الجنین حیث تلجه الروح و قیل مطلقاً مع المباشره لقتله لامع التسیب کغیره) و عبارت شهید را مقید می کند و می گوید قتل جنین بعد از پیدایش روح موجب کفاره است و گفته شده است که در اسقاط جنین مطلقاً خواه قبل از پیدایش روح باشد خواه بعد از آن کفاره بر جانی واجب می شود.

بنظر می رسد که کفاره در اسقاط جنین واجب نیست خواه قبل از پیدایش روح باشد و خواه بعد از آن. در گذشته گفته شد در موضوع ادله ای که کفاره قبل را بر قاتل واجب می کند عنوان مومن یا عنوان الرجل اخذ شده است بنابراین اگر چه بر سقط جنین بعد از پیدایش روح قتل می کند لکن عنوان مومن یا رجل بر آن صادق نیست بلکه کفاره واجب نمی شود.

نظریه مخالفین

۱_ در سرائر آمده است (ولا کفاره علی قاتل الجنین بحال) بر قاتل جنین در هیچ حالی کفاره واجب نمی شود از اطلاق این عبارت استفاده می شود که بن ادیس فرقی بین قبل از پیدایش روح و بعد از آن نمی گذارد.

۲_ در مبانی تکمله المنهاج آمده است مشهور این است که اگر سقط جنین بعد از پیدایش روح باشد کفاره بر جانی واجب می شود ولی در آن اشکال است عدم وجوب کفاره اقرب است در وجه اشکال می فرماید: دلیلی بر وجوب کفاره وجود ندارد. کفاره ای که از طریق کتاب و سنت بر قاتل ثابت می شود شامل اسقاط جنین نمی شود اگر اجماع ثابت شود دلیل همان است هر چند اجماع نیز تمام نیست و از همین رو محقق اردبیلی در وجوب کفاره اشکال کرده است.

کفاره قتل

از کلمات فقهای امامیه مستفاد می شود که کفاره قتل در صورتی واجب می شود که قتل بالمباشره باشد در مواردی که قتل بالتسیب باشد کفاره واجب نمی شود برای مثال اگر کسی در غیر مالک خود چاهی بکند و انسانی در آن چاه بیفتد و بمیرد هر چند دیه مقتول بر او واجب می شود لکن کفاره ثابت نمی

شود، زیرا قتل بر او صدق نمی کند.

کلمات فقها

۱_ شیخ در خلاف می گوید: الکفاره لاتجب بالاسباب و معنا اذا نصب سكيناً في غير ملكه فوقع عليها انسان فمات كفاره با اسباب واجب نمی شود یعنی اگر کسی در غیر ملک خود چاقویی نصب کند و انسانی روی آن بیفتد و بمیرد بر جانی کفاره واجب نمی شود.

۲_ در شرائع الاسلام آمده است: (يجب كفاره الجمع بقتل العمد و المرتبه بقتل الخطا مع المباشرة لا مع التسبب).

صاحب شرائع الاسلام برای قتل التسيبي مثالهای زیر را آورده است: شخصی سنگی را در غیر ملک خود می گذارد و یا چاهی در آن حفر می کند و یا چاقویی در آن نصب می کند اگر رهگذری در اثر برخورد با سنگ و چاقو یا سقوط در چاه هلاک شود بر مسبب کفاره واجب نمی شود و تنها باید دیه مقتول را به ورثه او بپردازد.

۳_ شهید ثانی در مسالك الافهام در شرح عبارت فوق می گوید: (فمذهب الاصحاب انها لايجب الامع مباشرة القتل دون ال التسيب). از عبارت (فمذهب الاصحاب) استفاده می شود که مساله اجماعی است. ۴_ در مختصر النافع نیز همین عبارت آمده است.

۵_ صاحب رياض مناقشه می کند و می گوید: بر حسب دليل فرقی میان قتل بالمباشرة و بالتسيب نیست زیرا دلیلی بر آن پیدا نکرده ام. تا آنجا که می گوید: دليل عمده عدم خلاف است بلکه عبارت مسالك و غیر آن اجماع استفاده می شود.

۶_ شهید اول در لمعه می گوید: (و لاتجب مع التسيب) و سپس برای تسيب سنگ و چاقو را مثال می زند.

۷_ شهید ثانی در شرح لمعه آورده است: (و انما تجب مع المباشرة).

۸_ در کتاب جواهر الکلام آمده است: شاید عدم وجوب کفاره در تسيب به دليل عدم صدق عنوان قتل باشد کفاره تنها در صورتی واجب است که قتل بالمباشرة باشد.

۹_ در مبانی تکمله المنهاج آمده است: ثبوت کفاره به مواردی اختصاص دارد که عنوان قتل و قاتل صادق باشد، مانند قتل بالمباشرة و بعضی از موارد تسيب اما در مواردی که قتل صدق نمی کند، مانند کسی که در غیر ملک خود سنگی می گذارد یا چاهی حفر می کند و یا چاقویی نصب می کند و رهگذری با آن تصادف می کند و می میرد کفاره بر آن واجب نیست.

۱۰_ در تحرير الوسیله آمده است: (انما تجب اذا كان القتل بالمباشرة بحيث ينسب اليه بلا تاول) از

عبارت استفاده می شود که در ثبوت کفاره صدق عنوان قتل و قاتل ضرورت دارد.

نقد و بررسی

تردید نیست که در وجوب کفاره عنوان قتل و قاتل ضرورت دارد ولی نمی توان گفت که این عنوان تنها در صورت است که قتل بالمباشره باش محقق در شرایع برای قتل التسیب اقسامی ذکر می کند که در همه آنها عنوان قتل بدون اشکال صدق می کند و موجب قصاص می شود قتلی که موجب قصاص باشد بدون تردید موجب کفاره نیز خواهد بود.

در تحریرالوسیله آمده است: قتل عمد گاهی بالمباشره است مانند ذبح کردن و کشتن با شمشیر و مانند آن و گاهی التسیب است و در تسیب صوری است که در ضمن چند مساله مطالعه می شود از جمله لورماه بسهم او بندقه فهو عمد علیه القود و لولم یقصد القتل به).

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست می آید که بسیاری از مصادیق قتل التسیب نیز موجب قصاص و کفاره است پس نمی تواند گفت که قتل بالمباشره موجب کفاره است بلکه مثالهایی که برای قتل به تسیب زده اند و فرموده اند در این موارد کفاره واجب نیست؛ نیز مورد مناقشه است زیرا به طور مطلق نمی توان گفت که در این موارد کفاره واجب نمی شود برای مثال اگر کسی در غیر ملک خود چاهی بکند یا چاقویی نصب کند و یا سنگی در آن بگذارد و عابری با آنها تصادف کند و بمیرد موجب کفاره نمی شود هر چند باید جانی دیه مقتول را بپردازد این مثال با این اطلاق پذیرفته نیست زیرا اگر شخص جانی به قصد کشتن آن عابر این مقدمات را فراهم کرده باشد هم قصاص میشود و هم کفاره دارد هر چند قتل بالمباشره نیست، پس قاعده کلی در باب کفارات این است: (هر جا قتل صدق کند آنجا کفاره واجب است خواه قتل بالمباشره باشد خواه التسیب).

ناگفته نماند که در بعضی از موارد تسیب قتل صدق نمی کند برای مثال کسی سنگی را برای استراحت و رفع خستگی خود در وسط راه می گذرد و دقایقی روی آن سنگی را برای استراحت و رفع خستگی خود در وسط راه می گذارد و دقایقی روی آن نشسته سپس آن مکان را ترک می کند و بعد رهگذری از آنجا عبور می کند و در تاریکی با آن سنگ تصادف می کند و می میرد در اینجا مسلماً آن شخص قاتل محسوب نمی شود و چنین قتلی موجب کفاره نمی گردد و لکن بر او واجب است که دیه مقتول را به ورثه او بدهد. ثبوت دیه به دلیل قتل نیست بلکه دلیل خاصی دارد از جمله: در صحیح حلی از ابی عبدالله علیه السلام آمده است: (کل شی یضر بطریق المسلمین فصاحبه ضامن لما یضیه).

کفاره قتل عمد

کفاره قتل عمد از دو جهت بررسی می شود: نخست اینکه آیا بر قاتل عمدی کفاره واجب می شود؟ یا

و جوب كفاره در صورت خطایی بودن قتل است؟ بین عامه و خاصه اختلاف نظر وجود دارد دوم اینکه مقدار كفاره در قتل عمد چقدر است؟

گفتار نخست:

و جوب كفاره در قتل عمد از نظر فقه و امامیه بلا اشكال است محقق در شرایع و دیگران به صراحت به و جوب كفاره در قتل عمد فتوی داده اند.

در كتاب جواهر آمده است: بلا خلاف اجده فی ذالك بل الاجماع قسمیه علیه).

مخالفی در این فتوی ندیده ام هر دو قسم اجماع_ محصل و منقول بر آن دلالت دارد. برای اثبات و جوب كفاره در قتل عمد به روایاتی استناد شده است از جمله:

در صحیح ابن سنان از ابی عبد الله علیه السلام از امام علیه السلام پرسیدند اگر کسی عمداً مومنی را بکشد توبه اش پذیرفته میشود؟ امام (ع) فرمود: اگر او را به خاطر ایمانش بکشد توبه ندارد و اگر به سببی از اسباب دنیا باشد توبه اش قصاص است اگر اولیای مقتول بی اطلاع باشند قاتل باشد پیش آنها اقرار به قتل کند اگر اولیای مقتول او را عفو کردند دیه می پردازد و كفاره جمع، یعنی برده ای را آزاد می کند، شصت مسکین را طعام می دهد و دو ماه روزه متوالی می گیرد. روایات دیگری نیز در این خصوص به دست ما رسیده است.

در اینجا یک سؤال مطرح است و آن اینکه اگر قاتل قصاص شود و یا خود بمیرد آیا كفاره ساقط می شود یا باید از ماترک او كفاره قتل را پردازند؟ اختلاف وجود دارد: بعضی از فقهای امامیه به عدم و جوب فتوی داده اند، گروهی دیگر و جوب را اختیار کرده اند و محقق در شرایع مساله را مورد اشكال قرار داده است.

قول اول به شیخ در مبسوط ابن ادریس در سرائر مفید در مقنعه ابن فهد در مهذب و ابن حمزه در وسیله نسبت داده شده است و محقق خوئی قده آن را تقویت کرده است.

قول دوم (و جوب) به علامه در مختلف و تحریر نسبت داده شده و صاحب جواهر آن را تقویت کرده است حق در اینجا تفصیل است.

به نظر می رسد که در صورت قصاص حق با گروه اول است، چنانکه از روایات چنین استفاده می شود امام علی (ع) در صحیح ابن سنان می فرماید: اگر اولیای مقتول او را عفو کنند و نکشند به آنها هدیه می دهد و یک برده آزاد می کند و دو ماه روزه می گیرد و شصت مسکین را طعام می دهد به عنوان توبه و بازگشت به سوی خداوند متعال.

اما اگر قاتل خود بمیرد و اولیای مقتول او را عفو نکرده باشند و جوب كفاره به حالت خود باقی است و

بر سقوط آن دلیلی وجود ندارد بلکه از حدیث فوق این نظریه استفاده می شود بنابراین اگر قاتل را قصاص کنند قصاص توبه اوست چنانکه امام (ع) می فرماید (فان توبه ان یقادمه) و اگر عفو کنند باید کفاره بدهد که کفاره توبه اوست ولی اگر قاتل قصاص نشود بلکه خود بمیرد جرم و گناه همچنان در گردن او باقی است توبه و کفاره اش منحصر در خصال ثلاثه است نظیر این را در سایر کفارات هم می توان گفت.

گفتار دوم

گفتار دوم در مقدار کفار قتل عمد است. از روایاتی که در گفتار نخست آمده معلوم شد که کفاره قتل عمد کفاره جمیع است یعنی قاتل باید هر سه خصلت را به جا بیاورد (آزاد کردن یک برده ، روزه دو ماه متوالی و اطعام ۶۰ مسکین).

در مساله اسقاط جنین نیز اگر کسی بعد از پیدایش روح عمداً اسقاط جنین کند و عنوان قتل بر او صادق باشد بنا بر مشهور باید جانی کفاره جمع بدهد خواه جانی پدر و مادر جنین باشد و خواه اجنبی و همچنین با اذن پدر باشد و خواه بدون اجازه در جمیع صور ، قاتل باید کفاره بدهد.

کفاره قتل خطایی

کفار قتل خطایی از چند جهت مورد بحث و مطالعه قرار می گیرد:

۱ _ مراد از قتل خطایی از چند جهت مورد بحث و مطالعه قرار می گیرد:

۱ _ مراد قتل خطای در باب کفارات چیست ؟

۲ _ کفاره در قتل خطا تخییری است و یا به طور ترتیب است؟

گفتار نخست _ مراد از قتل در باب کفاره اعم از قتل خطای محض و شبیه عمد است عده ای از فقها بر

آن تصریح کرده اند از جمله شهید ثانی در شرح لمعه می گوید :

(و انها کبیره مرتبه فی الخطا و شبهه).

در کتاب ریاض المسائل نیز آمده است : (و فی معنا شبیه العمد).

صاحب جواهر در شرح عبارت شرایع می گوید : (و شبه العمد الذی صرح به غیر واحد).

و همچنین امام قده در تحریر الوسيله می فرماید : (تجب الکفاره فی قتل الخطا و قتل الخطا شبیه العمد).

شان نزول آیه شریفه.

(و من قتل مومنا خطا فتحریر رقبه و دیه مسلمه ای اهله) کسی که فردا با ایمان را از روی خطا به قتل

برساند باید یک برده آزاد کند و خونبهایی به کسان او پردازد.

یکی از بت پرستان مکه به نام حارث بن یزید با کمک ابوجهل مسلمانی را به نام عیاش بن ابی ربیع به

جرم گرایش به اسلام مدتها شکنجه می داد پس از هجرت مسلمانان به مدینه و عیاش نیز به مدینه هجرت کرد و در شمار مسلمانان قرار گرفت.

اتفاقا روزی که با حارث بن یزید، روبرو شد و او را به قتل رسانید به گمان اینکه دشمنی را از پای درآورده است در حالی که توجه نداشت که حارث مسلمان شده است و به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله می رود جریان را به پیامبر (ص) عرض کردند آیه نازل شد و حکم قتل را که از روی اشتباه و خطا واقع شده بیان کرد صاحب تفسیر مجمع البیان خطا را اعم از خطا و شبه خطا می داند.

و صاحب تفسیر المیزان می گوید: (و المراد به هنا ما یقابل التعمد لمقابلته بما فی الایه التالیه) یعنی آیه شریفه خطا را در مقابل قتل عمد آورده و این قرینه است که مراد از خطا قتل غیر عمدی است که هر دو قتل (شبه عمدی و خطای محض) را در بر میگیرد هر چند مورد آیه قتل شبه عمد است.

گفتار دوم - کفار قتل خطایی (شبه عمد و خطای محض) چیست؟ تخییری است یا به طور ترتیب است؟

پاسخ بخش اول سؤال فوق این است که کفار قتل خطایی یا آزاد کردن برده است یا روزه گرفتن دو ماه پی در پی، چنانکه در آیه شریفه ذکر شده و یا اطعام ۶۰ مسکین که در نصوص و فتاوی به آن تصریح شده است.

در پاسخ به بخش دوم اختلاف نظر وجود دارد. مشهور به ترتیب قائل است یعنی در قتل خطایی ابتدا بر قاتل عتق رقبه واجب است، در صورت عجز دو ماه پشت سر هم روزه و اگر از آن هم عاجز شد اطعام ۶۰ مسکین برای اثبات این نظریه به آیه شریفه (ومن قتل مومنا خطا فتحریر رقبه) و صحیحه عبد الله بن سنان استناد شده است در آن صحیحه آمده است اگر قتل خطایی باشد قاتل باید به اولیای مقتول دیه بدهد سپس یک برده آزاد کند. اگر آزاد کردن برده ممکن نبود دو ماه پی در پی روزه بگیرد و در صورتی که از آن نیز متمکن نشود به ۶۰ مسکین طعام دهد.

در اینجا یک روایت صحیح دیگری دلالت دارد بر اینکه اگر قتل خطایی در یکی از ماههای حرام واقع شود کفاره آن قتل، تنها دو ماه پی در پی روزه گرفتن است متن روایت چنین است زراره می گوید: از

امام صادق علیه السلام درباره مردی سؤال کردم که مردی دیگر را در ماه حرام کشته است امام (ع)

فرمود: بر او دیه واجب است و دو ماه از ماههای حرام را نیز پی در پی باید روزه بگیرد راوی سؤال می

کند: در این ماهها عید قربان و یام تشویق است چگونه اینها را روزه بگیرد؟ فرمود: باید بگیرد، زیرا آن

حقی است که به او لازم شده است محقق خوئی قده به استناد همین صحیحه نظریه تفصیلی دارد او می

گوید: اگر قتل در ماههای حرام واقع شود کفاره قاتل منحر در دو ماه روزه است و اگر در غیر آن ماهها

اتفاق بیفتد کفاره مرتب بر او واجب میشود زیرا حدیث فوق در مورد خاص واقع شده است و بالطبع اطلاق آیه و روایت سابق را مقید می کند در نتیجه اگر اجماعی در کار نباشد که نیست نتیجه تفصیل است.

در مساله مورد نظر اگر اسقاط جنین بعد از پیدایش روح در ماههای حرام اتفاق بیفتد بنا بر مشهور جانی باید علاوه بر دیه ، دو ماه پی در پی روزه بگیرد و اگر در ماههای دیگر باشد کفاره مرتب بر او واجب میشود.

اگر در کشتن یک انسانی دو یا چند نفر شرکت کنند برای هر یک از شرکا کفاره جداگانه ای واجب است همچنین اگر در اسقاط جنین زنده چند نفر شریک باشند بنا بر مشهور برای هر یک کفاره قتل واجب می شود.

فرض ۳_ اگر دو زن حامل با یکدیگر برخورد کنند و بمیرند و حملها نیز سقط شوند و بمیرند، این فرض از سه جهت مورد بحث واقع می شود :

یک_ اگر قتل دو زن شبه عمد باشد برای ورثه هر یک از آنها واجب است نصف دیه دیگری را از ماترک او پردازند و نصف دیگر ساقط می شود و اگر قتل خطای محض باشد یعنی صادم و برخورد مسبوق به قصد و اراده نباشد در این صورت دیه مزبور بر عهده عاقله است.

در صورتی که قتل حملها شبه عمد باشد باید ورثه هر یک از حملها دیه کامل پردازند و چنانچه قتل خطای محض باشد پرداخت دیه بر عهده عاقله است یعنی هر ورثه یا عاقله باید نصف دیه هر یک از جنین ها را پردازد که مجموعاً یک دیه کامل می شود، برخلاف دیه مادرها که نصف دیه ساقط می شود در این فرض اگر حملها مذکر باشند هر یک از ورثه ها یا عاقله نصف دیه جنین ها را می پردازند، یعنی یک دیه کامل پسر و اگر معلوم نباشد که حملها مذکور یا مونث اند و همچنین معلوم باشد که یکی مذکر و دیگری مونث است هر کدام از آنها نصف دیه پسر و نصف دیه دختر را باید بدهند.

سه_ در مساله فوق بنا بر مشهور بر هر یک از ورثه ها لازم است ۳ کفاره پردازند زیرا هر یک از زنها در قتل چهار شخص شرکت داشته اند دو زن و دو جنین ، و گفتیم اگر در کشتن انسانی دو یا چند نفر شرکت کنند برای هر یک از شرکا کفاره جداگانه واجب است ولی چون یکی از قتلها خودکشی است به نظر می رسد که ادله کفاره از آن انصراف دارد بنابراین هر یک از آنها سه قتل انجام داده اند که باید سه کفاره از ماترک آنها پرداخت شود ، مگر اینکه گفته شود که قتل جنین ندارد.

فرض ۴_ اگر دو زن که یکی حامل و دیگری غیر حامل است با هم برخورد کنند و بمیرند دیه ها به تهاتر از ورثه ها ساقط میشود ولی دیه جنین باقی می ماند که باید ورثه های زنها آن را از ماترکشان پردازند

اگر مادر قبل از حملش بمیرد نصف دیه حمل از ماترک مادر و نصف بقیه از ماترک زم دیگر به ورثه جنین می رسد ولی اگر مادر بعد از جنین بمیرد از نصف دیه ای که از مالش پرداخته اند ارث نمی برند و این قسمت از دیه به ورثه های دیگر جنین می رسد و از نصف دیگر ما نیز ارث می برد اگر در طبقه اول غیر از مادر ورثه ای دیگر نباشد همه آنها نصف به مادر و نصف دیگر به ورثه های دیگر در سایر طبقات می رسد و اگر حمل و پدر داشته باشد مادر از آن نصف ۱/۳ می برد در صورتی که حاجت نداشته باشد و گرنه ۱/۶ می برد و بقیه به پدر می رسد و نصف دیگر که از ماترک مادر پرداخت شده تنها به پدر می رسد.

فرض ۵_ اگر اسقاط جنین بعد از پیدایش روح باشد و جنین زنده ساقط شود سپس بمیرد در صورتی که قتل عمدی باشد آیا جانی قصاص می شود؟ و اگر قاتل مادر باشد به قصاص محکوم میشود؟ در اینجا اختلاف نظر وجود دارد:

در کتاب مبانی تکمله المنهاج آمده است: (المشهور ان علیه القود ان كان متعمداً و قاصداً لقتله).

اگر کسی زن حامل را بزند و او حمل خود را سقط کند و در همین حین بمیرد و ضارب قاتل است چنانچه جنایت عمدی باشد و ضارب قصد کشتن او را داشته باشد بنابر مشهور قصاص می شود. نظریه فقها

۱_ علامه در قواعد می فرماید: (لو ضربها فالقته فمات عند سقوطه قتل الضارب ان تعمد).

۲_ در تبصره المتعلمین آمده است: (ولو ضرب الحامل فالقت جنینا فمات بالالقا قتل به ان كان عمد).

۳_ کاشف اللثام در شرح عبارت قواعد حکم قصاص را تایید می کند.

۴_ صاحب ارشاد الاذهان می گوید (قتل الضارب مع العمد).

۵_ در شرایع الاسلام آمده است: (ولو ضربها فالقته فمات عند سقوطه فالضارب قاتل یقتل ان كان

عمد) اگر حامل در اثر جنایت ضارب سقط جنین کند و در همین حین بمیرد ضارب قاتل است اگر قتل عمدی باشد قصاص می شود.

۶_ صاحب مسالك الافهام ضابط حکم به قصاص را زنده بودن در حین انفصال می داند و فرقی بین استقرار حیات و عدم آن نمی گذارد.

۷_ در کتاب جواهر الکلام آمده است: در این مورد موجب قصاص که (ازهاق الروح المحترمه) است وجود دارد خواه حیات مستقر داشته باشد خواه نه.

۸_ محقق خوئی قده در وجوب قصاص اشکال می گوید: بر اثبات قصاص دلیلی وجود ندارد و کسانی که حکم به وجوب قصاص کرده اند به ادله زیر استناد می کنند: اطلاقات و عمومات قصاص نفس و

حدیث مرسل ابن فضال که در آن حدیث آمده است: امام صادق فرمود (کل من قتل شیئاً صغیراً او کبیراً بعد ان بتعمد فعلیه القود).

عموم و اطلاق را با صحیح ابی بصیر می توان تخصیص زد در آن صحیح آمده است: (و ان کان قتله من غیر ان یکون المجنون اراده فلاقود لمن لایقادمه) اگر کسی مجنون را بکشد قصاص نمیشود. این حدیث هر چند در خصوص مجنون وارد شده است لکن عبارت (فلاقود لمن لایقادمه) می رساند که اگر شخص بالغ صغیری را بکشد قصاص نمی شود و در مساله مورد نظر نیز می توان به حکیم این صحیح به عدم قصاص فتوی داد.

۹_ در تحریر الوسيله در مورد قتل صغیر آمده است: (وان کان الاحتیاط ان لایختار ولی المقتول قتله بل یصالح علیه بالدیة).

۶۶عضو هیات علمی دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری.

۱_ سوره الرحمن آیه ۵۴.

۱_ التشریح الجنایی جلد اول ص ۶۷.

۲_ جلد اول، ص ۳۳۸ تا ۳۴۰ تالیف دکتر پرویز صناعی.

۳_ التشریح الجنائی جلد اول، ص ۶۷.

۱_ الفقه الاسلامی و ادلته جلد ۶ ص ۲۱۵.

۲_ جلد ۲، ص ۱۹۴.

۳_ تحریر الوسيله جلد ۲، ص ۵۹۸.

۴_ مبانی تکمله المنهاج جلد ۲، ص ۴۰۹.

۱_ کتاب السرائر جلد ۳، ص ۴۲۰ و شرایع الاسلام، جلد ۴، ص ۲۸۵ مبانی تکمله المنهاج جلد ۲، ص

۴۲۴ تحریر الوسيله جلد ۲، ص ۶۰۳.

۱_ موسوعه جمال الناصر جلد ۳ و ۴ ص ۱۵۹ تا ۱۶۱.

۲_ جلد ۳ و ۴ ص ۱۶۳.

۱_ سوره نسا آیه.

۱_ مبانی تکلمه المنهاج جلد ۲ ص ۴۳۴

۲_ وسائل الشیعه جلد ۲۹ باب ۷، حدیث ۱، از ابواب قصاص النفس.

۳_ وسائل الشیعه جل ۲، باب ۳۳، از ابواب حیض.

۱_ وسائل الشیعه جلد ۲۶ باب ۸ موانع ارث.

۲. جلد ۲ ص ۲۸۴، م ۱۳۷۹.
- ۳_ جلد ۲، ص ۳۱۲.
- ۴_ الفقیه جلد ۱، ص ۵۲.
۱. المسائل الشرعیه خوئی، جلد ۲ ص ۳۰۹ مساله ۳۸.
۱. مبانی تکمله المنهاج جلد ۲، ص ۴۳۴.
۲. مبسوط جلد ۷، ص ۱۹۳. شرائر جلد ۳ ص ۴۱۷.
۱. جواهر الکلام جلد ۱۵، ص ۴۲۹.
۲. مبانی تکلمه المنهاج جلد ۲ ص ۴۲۱.
۱. شرح لمعه جلد ۱۰، ص ۶۶.
- ۲_ مبانی تلمه المنهاج جلد ۲ ص ۷۱.
- ۱_ مبانی تکلمه المنهاج جلد ۲ ص ۴۱۶.
- ۲_ شرائع الاسلام جلد ۴، ص ۲۸۲، جواهر الکلام جلد ۱۵، ص ۴۹۰ مبانی تکلمه المنهاج جلد ۲
تحریر الوسيله جلد ۲ ص ۵۸۹.
۳. وسائل الشیعه جلد ۱۹، ب ۱۹ من ابواب دیات الاعضا حدیث ۱.
۱. جواهر الکلام جلد ۱۳ ص ۵۲۱.
۱. جواهر الکلام جلد ۱۳، ص ۵۲۱.
۲. الخلاف، جلد ۳ ص ۱۰۱ مساله ۴۱.
۳. تحریر الوسيله، جلد ۲، ص ۵۳۴.
۴. منهاج الصالحین، جلد ۲، ص ۳۵۵.
۵. منهاج الصالحین، جلد ۲، ص ۳۷۹.
۶. وسائل الشیعه جلد ۲۶، باب ۱۰ از ابواب موانع ارث.
۷. وسائل الشیعه جلد ۲۶ باب ۱۰ از ابواب موانع ارث.
۱. جواهر الکلام جلد ۱۳ ص ۵۲۱.
۲. وسائل الشیعه جلد ۱۹، باب ۱۴ از ابواب احکام وصایا حدیث ۱ و ۲ و ۳.
۲. النهایه ص ۶۱۰.
۳. السرائر جلد ۳، ص ۱۹۸.
۴. به نقل از جامع المقاصد جلد ۱۰، ص ۱۱۷.

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

۵_ جامع المقاصد جل ۱۰, ص ۱۱۷.

۶. چاپ عبد الرحيم, ص ۱۶۲.

۱. جلد اول ص ۳۱۲.

۲. ص ۱۵۶, نشر ليدا.

۳. شرح لمعه جلد ۱۰ ص ۳۷.

۴. جلد ۱۰ ص ۲۰۸.

۵. جلد ۲, ص ۹۹.

۶. همان ماخذ.

۷. جلد ۴ ص ۲۳۰.

۱. جلد ۱۵ ص ۱۸۶.

۲. جلد ۲, ص ۱۳۶.

۳. سيد حسن امامي حقوق مدني جلد ۴ ص ۱۵۱.

۱. شرح لمعه جلد ۱۰ ص ۱۶.

۲. شرائع الاسلام جلد ۴, ص ۱۹۵, جواهر الكلام جلد ۱۵ ص ۸.

۱. شرائع الاسلام جلد ۴, ص ۲۵۲, جواهر الكلام ۱۵, ص ۳۱۰, تحرير الوسيله ج ۲.

۲. وسائل الشيعه جلد ۲۹ باب ۱۱ من ابواب العاقله حديث ۳.

۳. وسايل الشيعه جلد ۲۹ من ابواب العاقله حديث ۱.

۱. جلد ۱۳ ص ۵۱۸.

۲. جلد ۸, ص ۳۵.

۳. جلد ۵ ص ۲۶۹.

۴. شرائع الاسلام جلد ۴, ص ۱۹۵ لمعه شهيد اول ص ۲۸۶ مباني تكملة المنهاج جلد ۲ ص ۳.

۱. شرح لمعه ج ۱۰, ص ۸.

۲. حقوق مدني جلد ۳, ص ۲۱۰.

۱. كتاب ارث ص ۵۴.

۲. جواهر الكلام جلد ۱۵, ص ۱۴ شرائع الاسلام جلد ۴, ص ۱۹۶.

۳. تحرير الوسيله ج ۲, ص ۵۰۹.

۱. جواهر الكلام جلد ۱۳, ص ۵۱۶.

۲. جلد ۲ ص ۳۵۴. مساله ۱۷۱۷.

۳. وسایل الشیعه جلد ۲۹ باب ۱۹ از ابواب دیات الاعضا حدیث ۸.

۱. تحریر الوسیله جلد ۲, ص ۵۹۸.

۲. وسایل الشیعه جلد ۲۹, باب ۲۰, از ابواب دیه اعضا.

۱. جواهر الکلام جلد ۱۵, ص ۴۸۳.

۲. مبانی جلد ۲, ص ۴۰۹.

۳. شرایع الاسلام جلد ۴, ص ۲۸.

۴. جواهر الکلام, جلد ۱۵, ص ۴۸۳.

۵. وسایل الشیعه جلد ۲۹, باب ۲۰ دیه اعضا حدیث ۱.

۶. سوره نسا آیه ۹۲.

۱. وسایل الشیعه جلد ۲۲, باب ۲۸ از ابواب کفارات حدیث ۱ و ۲ و ۳ و ۴.

۲. شرایع الاسلام جلد ۴, ص ۲۸۰.

۳. جواهر الکلام جلد ۱۵, ص ۴۸۵.

۴. المختصر النافع, ص ۳۰۷.

۵. اللمعه دمشقیه ص ۳۱۰.

۶. شرح لمعه جلد ۱۰, ۲۹۴.

۱. سرائر, جلد ۳, ص ۴۱۸.

۲. مبانی تکمله المنهاج جلد ۲, ص ۴۳۴.

۳. جلد ۳, ص ۱۶۰.

۱. شرایع الاسلام, جلد ۴, ص ۲۸۷.

۲. جلد ۲, ص ۴۰۳.

۳. مختصر النافع ص ۳۰۷.

۴. جلد ۲, ص ۵۶۳.

۵. لمعه ص ۲۷۴.

۶. جلد ۱۰, ص ۳۱۸.

۱. جلد ۱۵, ص ۵۱۳.

۲. جلد ۲, ص ۴۳۳.

۳. شرایع الاسلام جلد ۴، ص ۵۰۹.

۴. تحریر الوسیله جلد ۲.

۱. وسائل جلد ۲۹، باب ۸، حدیث ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و باب ۹ حدیث ۱ از ابواب موجبات ضمان باب ۲۳ از ابواب قصاص النفس حدیث ۳.

۲. جلد ۴ ص ۲۸۷.

۳. جلد ۱۵ ص ۵۱۵.

۱. وسائل الشیعه، جلد ۲۲، باب ۲۸ از ابواب کفارات حدیث ۱.

۲. ر. ک به همان ماخذ حدیث ۲ و ۳ و ۴.

۳. ر. ک به همان ماخذ حدی ۲ و ۳ و ۴.

۴. مبانی تکلمه المنهاج جلد ۲، ص ۴۳۵.

۵. جواهر الکلام جلد ۱۵، ص ۵۱۵.

۱. جلد ۱۰، ص ۳۱۸.

۲. جلد ۲، ص ۵۶۳.

۳. جلد ۱۵، ص ۵۱۲.

۴. جلد ۲، ص ۶۰۶.

۱. سوره نسا آیه ۹۲.

۲. جلد ۴۰۳، ص ۹۱.

۳. جلد ۵، ص ۳۷.

۱. سوره نسا آیه ۹۲.

۲. وسائل الشیعه جلد ۲۲، باب ۱۰، از ابواب کفارات حدیث ۱.

۳. اشهر حرم (ماههای حرام) ماههای ذی قعدہ ذی حجه محرم و رجب هستند.

۴. وسائل الشیعه جلد باب ۱۳ از ابواب النفس حدیث ۴.

۵. مبانی تکلمه المنهاج جلد ۲، ص ۲۰۳.

۶. مبانی تکلمه المنهاج جلد ۲، ص ۲۰۳.

۷. جواهر الکلام جلد ۱۵ ص ۵۱۵ و شرایع الاسلام جلد ۴ ص و مبانی تکلمه المنهاج جلد ۲ ص ۴۳۵.

۱. مبانی تکلمه المنهاج جلد ۲، ص ۴۱۷.

۲. جز ۲ ص ۳۳۸.

۳. ص ۲۱۷.

۴. كشف اللثام جلد ۲ ص ۵۵۲.

۵. جلد ۴ ص ۲۳۴.

۶. جلد ۲ ص ۲۸۳.

۱. جلد ۲ ص ۴۰۱.

۲. جلد ۱۵, ص ۴۹۵.

۳. وسائل الشيعه جلد ۲۹, باب ۳۱ از ابواب قصاص النفس حديث ۴.

۴. وسائل الشيعه جلد ۲۹, باب ۳۱ از ابواب قصاص النفس حديث ۲۱

۵. جلد ۲ ص ۵۲۳.